

حکایت اشعار منتشر‌نشده نیما یوشیج در گفت‌وگو با سعید رضوانی

تحقق وعده نیما



«**شیمایا بهر موند**»

«من می‌میرم و آثار شلوغ و درهم‌وبرهم من می‌ماند و از بین می‌رود.

به من، زمان زندگی من کمک نکرد که بتوانم با آرامش کارم را بکنم.» اینک اسما، از پس بیش از نیم‌قرنی که از مرگ نیما می‌گذرد، اوراق پراکنده و درهم‌وبرهم نیما به قالب کتاب درآمده‌اند. «صد سال دگر» عنوان دفتری از اشعار منتشرنشده نیما یوشیج است که در مجموعه ادب معاصر فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و به‌تصحیح سعید رضوانی و مهدی علیانی‌مقدم استنساخ شده و به چاپ رسیده است. مصائب گردآوری و تصحیح آثار به‌جامانده از نیما از دیرباز محل بحث و جدل‌ها بوده است و به‌قول عبدالعلی عظیمی^۱ از تمام صرف وقت و دقت در مقابله نمی‌توان از صورت نهایی اشعار شاعری سخن گفت که با یک عمر استخوان خُردکردن^۲ زندگی خود را وقف شعرگفتن و اندیشیدن به شعر کرد. القصه، مصححان «صد سال دگر» کمر همت به کاری بستند که در نظر احمد سمیعی (گیلانی)، از بزرگان فرهنگ ما، در فضای پژوهشی اوایل قرن حاضر حتی بی‌سابقه بوده است. احمد سمیعی، ادیب و مترجم و مدیر گروه ادب معاصر فرهنگستان در «تذکار»ی که بر کتاب نوشته است طرح تدوین اوراق پراکنده به‌جامانده از نیما یوشیج را متفاوت می‌داند زیرا «اسناد و مدارکی نظیر این اوراق، البته سازمان‌یافته، در کنجینه‌های متفرق وجود داشته اما برای تدوین و تنظیم آنها قدمی برداشته نشده است.» در سالیان اخیر نمونه‌های متعدد از تدوین و نشر اسناد و مدارک تاریخی را شاهد بوده‌ایم که مواد آن مدون بوده‌اند و چنان‌که احمد سمیعی نوشته است تنها می‌بایست خواننده و تصحیح می‌شدند، اما اوراق به‌جامانده از نیما حکایت دیگری داشته‌اند. سالیانی پیش، حوالی آخر دهه هفتاد گویا، اسناد و دست‌نوشته‌های نیما «به احترام شادوران دکتر حسن حبیبی» نخستین رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی به این نهاد واگذار می‌شود. و بعد از قریب‌به دو دهه فترت کار استنساخ و بررسی این اوراق در دستور کار فرهنگستان قرار می‌گیرد و اجرای آن به‌قول احمد سمیعی به «اهلش» سپرده می‌شود؛ به سعید رضوانی، عضو هیئت علمی دانشگاه شهیدبهشتی و همکار گروه ادب معاصر فرهنگستان، و مهدی علیانی‌مقدم، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و ویراستار ادبی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان. مصححان در مقدمه خود از درهم‌ریختگی و آشفتگی اسناد و از کیفیت نامطلوب تحریر آنها آغاز شد. درباره این طرح، از این‌دست موجب شده است تا کار تنظیم و تدوین آنها وقت‌گیر باشد. هم‌چنین اشاره می‌شود به سابقه و سرنوشتی که دست‌نوشته‌های نیما را به فرهنگستان رساند، اینکه این اسناد در دهه هفتاد از شراکیم یوشیج، فرزند نیما خریداری شده و از آن زمان در آرشیو کتابخانه فرهنگستان مانده است، تا سال ۱۳۹۳، که طرح بررسی و انتشار اسناد با تهیه آرشیو تصاویر دیجیتال از اسناد و دسته‌بندی موضوعی تصاویر اوراق آغاز شد. درباره این طرح، مراحل آن و روند کار بر اسناد مانده از نیما، با سعید رضوانی به گفت‌وگو نشستیم.ایم. کتاب با تذکاری به‌قلم احمد سمیعی آغاز می‌شود که در آن به بی‌سابقه‌بودن طرح تدوین اوراق پراکنده نیما در فضای پژوهشی حاضر اشاره می‌کند و سعید رضوانی در این‌باره می‌گوید: «شما دارید حاصل این طرح را می‌بینید اما تا کتاب به این مرحله برسد که سیاه و سفید جلو شما قرار بگیرد، یک بار کتسب‌نامتنظیم و سیستماتیک پشت آن است. ما ده‌هزار دست‌نوشته

نیما را با وضعیتنی ناخوانا و پراکنده خوانده‌ایم، که نمونه‌هایش در کتاب هم هست. این یادداشت‌ها دسته‌بندی موضوعی نشده بودند و یادداشت‌های مربوط به همه‌چیز درهم‌وبرهم بودند. بنابراین ما پیش از استنساخ اشعار یک آرشیویو موضوعی– زائری درست کردیم، سیستمی مبتنی بر موضوع و زائر، و مطابق این سیستم تک‌تک یادداشت‌ها و اسناد به‌جامانده از نیما را براساس تصاویر دیجیتالی آنها در این آرشیویو جا دادیم. درواقع آن یادداشت‌هایی که در این سال‌ها روی هم انباشته شده بودند تبدیل شدند به تصاویر دیجیتال باکیفیت و بعد دسته‌بندی شدند.»

واگذاری اسناد و دست‌نوشته‌های نیما به دهه هفتاد برمی‌گردد اما دقیقاً چه سالی از این ده‌سال، کسی نمی‌داند. دوران ریاست حسن حبیبی بر فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی، این تنها داده قطعی است. «تا جایی که من توانستم کسب اطلاع کنم، واگذاری اسناد به دهه هفتاد برمی‌گردد، اما من نتوانستم تاریخ دقیق آن را به‌دست بیاورم. این مسئله که چرا چنین فاصله‌ای افتاده است بین واگذاری و بررسی، دلایلی اداری داشته، اما از اینکه چرا این پروژه سهه سال طول کشیده می‌توانم دفاع کنم، کافی است نگاهی به این اثر ببیندازید تا ببینید این اسناد چه کیفیتی داشته‌اند، یازده نمونه از این دست‌نوشته‌ها در کتاب هست و به‌مراتب کاغذهایی کم‌کیفیت‌تر هم در این اسناد بود اما ما مطلقاً به کیفیت آن‌ها کار نداشتیم و همه را خواندیم، بنابراین استنساخ این اسناد کاری نبود که ظرف چند روز انجام بشود با حفظ این کیفیت در تصحیح. دو تا مصحح داشت کار، هر دو چندبار خوانده‌ایم و کلمه‌به‌کلمه با هم چک کردیم تا رسیده است به قرائت نهایی. درعین‌حال یک آرشیوسازی علمی پشت این اسناد هست، یعنی فقط کار استنساخ این اسناد سه سال طول نکشیده، بلکه از لحظه‌ای که این طرح آغاز شد تا زمانی که کتاب به دست مخاطب رسیده سه سال زمان نروده است. کیفیت این کاغذها برخی از پژوهشگران را که در این سال‌ها با این سوسوه رویه‌رو

بودند که روی این اسناد کار کنند منصرف کرد، یعنی وقتی کیفیت اسناد و درهم‌ریختگی شان را دیدند از این کار صرف‌نظر کردند چون به این نتیجه رسیدند که کار بسیار زیادی می‌طلبد و شاید این یکی از علت‌های موقوف‌شدن این پروژه از امروز به فرداست. علتِ دیگر اینکه امکاناتی برای این کار لازم بود، تصویربرداری از این اسناد هم به دستگاه و هم به پرسنل نیاز داشت.»

چز شعرهایی که در کتاب آمده است، در میان دست‌نوشته‌ها چیزهای دیگر هم بوده است؛ از شعر، که نام نیما با آن گره خورده، و تأملات فلسفی در باب شعر، تا فرم‌هایی که نیما را کمتر به آن‌ها می‌شناسند؛ داستان و نمایشنامه و بسیاری چیزهای دیگر. همین دست‌نوشته‌ها در موضوعات مختلف قرینه‌ای است بر این پنداشت که مجلدات دیگری از نوشته‌های نیما در راه است شاید. رضوانی اما می‌گوید: «در این دست‌نوشته‌ها همه‌چور نوشته‌ای بود. از شعر، نمایشنامه، داستان، تا تأملات، نوشته‌های فلسفی و درباب تاریخ. اما هنوز زمانبندی مشخصی برای ارائه مجلدات دیگری از این نوشته‌ها وجود ندارد، زیرا چگونگی ادامه کار در دست بررسی است. البته فرض بر این است که تک‌تک این کاغذها خوانده شود و در اختیار عموم قرار بگیرد، اما در عمل این کار به‌دلیل ناخوانا بودن نوشته‌ها و خط‌خوردگی‌های زیاد و متون نامنسجم چندان ممکن نیست. پس باید در عمل دید که چقدر از این یادداشت‌ها را می‌توان خواند، استنساخ کرد و به فرم کتاب درآورد.»

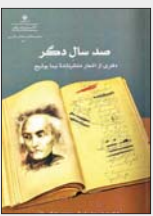
به هر تقدیر از میان انبوه دست‌نوشته‌های ناخوانا و پُر از خط‌خوردگی نیما، جلد نخست اسناد نصیب اشعار منتشرنشده او شد و به‌نظر می‌رسد وجهه شاعری نیما با این انتخاب نسبتی موفق داشته است. «نیما بیش از هر چیز به‌عنوان شاعر شناخته شده است و طبعاً همه انتظار دارند ابتدا شعرهای منتشرنشده او را بخوانند. بنابراین بررسی و استنساخ اشعار نیما نسبت به دیگر نوشته‌های او در اولویت قرار گرفت.»

احمد سمیعی در تذکار خود با اشاره به خصلتِ شفاهی فرهنگ ما می‌نویسد: «از اثرآفرینان روزگاران گذشته و حتی معاصر ما کمتر نوشته‌ها و اوراقی به‌جا مانده که بستگان و نزدیکان حفظ آنها را لازم شمرده باشند یا



آدورنو در یادداشت‌های خود درباره همان کافکا، جمله‌ای کلیدی دارد که می‌گوید اورتوبه کافکا اورتوبه متن است. این حرف نهنتها در مورد کافکا، در مورد هر نویسنده‌ای صادق است. نویسنده به هیچ‌وجه نمی‌تواند ادعا کند نظرش درباره متن خود صائب‌تر از نظر خواننده است. بنابراین اثر نویسنده‌ای زنده است به‌خاطر حقوق قانونی‌اش می‌تواند بگوید این اثر چاپ شود و آن اثر آتش زده شود، اما نه به‌خاطر اینکه نگاه دقیق تری به اثر دارد، ابدا!

مورثی از این دست به دست اهل افتاده باشد که تدوین و نشر آنها را وجهه همت سازد.» از طرف دیگر، در نظر ایشان نویسندگان ما نیز چندان به حفظ یادداشت‌ها و چرک‌نویس‌هاشان رغبتی نشان نداده‌اند و از این‌رو رسم‌ورسوم فرهنگی ما در ساحت مهمی هنوز خصلتی شفاهی دارد. سمیعی به تاریخ فرهنگی ما و نمونه‌های درخشان ادبیات منبری اشاره می‌کند که مکتوبی از آنها به‌جا نمانده است و نمونه دم‌دستی آن خطابه‌ها و مواعظ سعدی است که در «کلستان» به آنها اشاراتی دارد و از محتواشان چندان چیزی در دست نیست. سعید رضوانی معتقد است که این تذکار، رویکردی را نشان رفته که در فرهنگ ما نسبت به میراث و مرده‌ریک بزرگان ادب و فرهنگ جای افتاده است و می‌گوید: «از روز اول که بحث این طرح و استنساخ اسناد نیما مطرح شد، عده‌ای که ظاهراً نگران وجهه نیما بودند این نگرانی را مطرح کردند که چرا جلا بعد از گذشت شصت سال از مرگ نیما، باید آثار او را دوباره بیرون بیاوریم و چاپ کنیم، آثاری را که شاید به کیفیت دیگر آثار نیما نباشد و این به وجهه نیما آسیب می‌زند. آقای سمیعی این بحث را در آن بافت مطرح می‌کنند. بخش عده‌ای از این تذکار مربوط به استدلال درباره ضرورت چاپ این اشعار است. من نیز در آستانه چاپ این کتاب مطلبی نوشتم با عنوان «در



صدسال دگر

دفتری از اشعار منتشرنشده نیما یوشیج

به تصحیح سعید رضوانی و مهدی

علیانی‌مقدم

فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی



نیما در کنار فرزندش، شراکیم یوشیج

حکمت نشر آثار منتشرنشده اثرآفرین فقید»، که مطلبی استدلالی است و در آن سعی کردم نشان دهم مبنای این نگرانی چیست و فرضهایی آوردم؛ این‌که فکر می‌کنند نشر آثار منتشرنشده با پسند هنرمند فقید مغایر است، چون اگر آنها را می‌پسندید خود منتشرشان می‌کرد، و دیگر حفظ آبرو و اعتبار و اینکه بعضی‌ها گمان می‌کنند حفظ آبرو از هر چیز در این جهان بالاتر است، و در رد این فرض‌ها نوشته‌ام. اینجا، فقط درباره فرض اول بگویم: اصولاً این‌طور است که نویسنده تا موقعی که زنده است فقطو فقط به‌واسطه حقوق قانونی‌اش بر اثر خود تصمیم می‌گیرد اثری چاپ بشود یا نشود. تاریخ ادبیات پُر است از اثرآفرینانی که ندوئنه درصداشان خود را مهم‌تر از آنچه هستند می‌دیدند و یک‌درصد مانده خود را پایین‌تر از آنچه بودند می‌پنداشتند، مانند کافکا، اگر ببینید کافکا در یادداشت‌ها و نامه‌هایش به مقام چه‌کسانی غطه می‌خورد، باور نمی‌کنید! او از حلقه پراگ به کسایی نظر داشت که باورکردنی نیست، کسایی که امروز در تاریخ ادبیات گُم شده‌اند. می‌خواهم بگویم اصولاً نظر اثرآفرین در اینکه یک شعر یا داستانی چقدر ارزش دارد تعیین‌کننده نیست. آدورنو در یادداشت‌های خود درباره همان کافکا، جمله‌ای کلیدی دارد که می‌گوید اورتوبه کافکا اورتوبه متن است. این حرف نهنتها در مورد کافکا، در مورد هر نویسنده‌ای صادق است. نویسنده به هیچ‌وجه نمی‌تواند ادعا کند نظرش درباره متن خود صائب‌تر از نظر خواننده است. بنابراین تا نویسنده‌ای زنده است به‌خاطر حقوق قانونی‌اش می‌تواند بگوید این اثر چاپ شود و آن اثر آتش زده شود، اما نه به‌خاطر اینکه نگاه دقیق‌تری به اثر دارد، ابدا!»

در تذکار، تعریضی نیز هست به تلقی رایج از تاریخ، و به تفاوت ماهوی تاریخ ادبیات با تاریخ عمومی. اینکه مواء تاریخ ادبیات زنده‌اند اما پاره‌ای از آنها که به کتاب درنیاخذند حی و حاضر نیستند، از دست رفته‌اند و پُرکردن این خلأ دیگر میسر نیست. سعید رضوانی معتقد است، مُراد همان جاودانگی هنر است و اینکه اثر هنری در طول زمان پویایی خود را حفظ می‌کند و معنی عوض می‌کند، پوست می‌اندازد. «اگر نقش فصال خواننده را در معنادگی به اثر در نظر بگیریم، می‌رسید به این مکانیسم که چرا یک اثر در طول زمان تغییر ماهیت می‌دهد. در این تذکار آقای سمیعی دارند از غفلت ما می‌گویند، غفلت از اینکه آنچه امروز حال ما است تاریخ فرادست و اگر قرار است ملتی تاریخ داشته باشد باید این ذهنیت به‌وجود بیاید که هر لحظه تاریخ آینده خواهد بود و باید وقایع را با توجه به اهمیت‌شان در شکل‌دادن به آینده در نظر گرفت. با این تصور که تاریخ همیشه چیزی است که در گذشته به‌وجود

آمده نمی‌توان به تاریخ مدون رسید. باید متوجه باشیم که خود ما در لحظه‌ای زندگی می‌کنیم که بناسمت تاریخ آینده را بسازد. درواقع این تذکار می‌خواهد ما را تحریض کند به این سمت که ذهن تاریخ‌مندتری داشته باشیم.» اما اگر این لحظات با اتفاقات تاریخ‌ساز چطور ممکن است، یا با چه معیاری می‌توان لحظات تاریخی اکنون را پیدا کرد؟ «ممکن است. وقتی بزگانی مثل آقای سمیعی از غفلت ما اظهار نگرانی می‌کنند، احتمالاً ملت خود را با دیگر ملت‌هایی سنجدهند که بیدارت و آگاه‌ترند نسبت به تاریخ‌شان و اندوخته‌های تاریخی بیشتری برای نسل‌های بعد دارند. پس می‌توان بیدارتر بود.» اما درباره شعرها، این دفتر به‌اعتبار تاریخ اشعارش متعلق است به سراسر دوران شاعری نیما در مقام شاعری نوپرداز. نخستین شعر به‌سال ۱۳۰۱ برمی‌گردد و آشنایی آن به‌سال ۱۳۳۶، یعنی تنها دوسال پیش از مرگ شاعر. شعرها در این دفتر به‌ترتیب تاریخ آمده‌اند و فصلی هم هست مربوط به اشعار بی‌تاریخ. قالب شعرها هم تنوعی غریب دارد. از تمام قالب‌هایی که نیما در آن سروده بود، کلاسیک، نوقدمایی (مثلاً انواع چارپاره) و قالب مشهور به نیمایی، نمونه‌هایی هست. و این خود بهانه می‌دهد به‌دست‌خرده‌گیری که چاپ اشعار جامانده

را خدش‌های بر کارنامه و وجهه شاعر می‌داند، از آن‌رو که لابد شاعر در این بازه گسترده زمانی خود وقت و فرصت کافی برای انتشار اشعار داشته است و اگر چنین نکرده، اگراه و انکاری در کار بوده و چنین‌وچنان. رضوانی باور دارد که از این امر نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که نیما نمی‌خواسته اینها را چاپ کند. شاید فرصت کافی برای تصحیح و بازنویسی آنها را نداشته است. «بحث بر سر ده‌هزار دست‌نوشته است و البته ما معیاری هم داشتیم و این‌طور نبود که هر چیزی که دم دست ما بود و توانستیم بخوانیم را بیاوریم. نیما عموم این شعرها را که ما چاپ کرده‌ایم تاریخ گذاشته و امضا کرده است، بنابراین این شعرها به‌اعتبار امضا و تاریخ نیما یک تشخیص یا وجه تمایز یا دیگر کاغذها داشته‌اند و ما در فرهنگ ما و نسبت به میراث و مرده‌ریک بزرگان ادب و فرهنگ جای افتاده است و می‌گوید: «از روز اول که بحث این طرح و استنساخ اسناد نیما مطرح شد، عده‌ای که ظاهراً نگران وجهه نیما بودند این نگرانی را مطرح کردند که چرا جلا بعد از گذشت شصت سال از مرگ نیما، باید آثار او را دوباره بیرون بیاوریم و چاپ کنیم، آثاری را که شاید به کیفیت دیگر آثار نیما نباشد و این به وجهه نیما آسیب می‌زند. آقای سمیعی این بحث را در آن بافت مطرح می‌کنند. بخش عده‌ای از این تذکار مربوط به استدلال درباره ضرورت چاپ این اشعار است. من نیز در آستانه چاپ این کتاب مطلبی نوشتم با عنوان «در

ادامه در صفحه ۱۲

ادبیات

چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۶ • سال پانزدهم • شماره ۲۹۶۱ • ۹

شرق روزنامه

سرخط

در حکمت نشر آثار منتشرنشده اثر آفرین فقید

در کشور ما هربار که اثری از شاعر یا نویسنده‌ای فقید کشف می‌شود و در دسترس عموم قرار می‌گیرد، عده‌ای از اهل فرهنگ ابراز نگرانی می‌کنند که مبدا انتشار آن به اعتبار هنرمند لطمه بزند. می‌اندیشند لابد اثر قدر و قیمت آنچه را وی در دوران حیاتش به مخاطبان عرضه کرده ندارد، وگرنه او خود به نشر آن اهتمام ورزیده بود. نگاهی تحلیلی به این نگرش نشان می‌دهد که اساس آن را سه فرض اصلی می‌سازد:

- پسند شاعر یا نویسنده، معیار و محک سنجش آفریده‌های اوست؛ آثاری که هنرمند خود به چاپ سپرده از آنها که منتشر نشده و در مرده‌ریگ او بافت می‌شود، مرغوب‌تر است.
- عرضه و انتشار نوشته‌ها و سروده‌هایی که احیاناً همسنگ بهترین آثار هنرمندِ درگذشته نیستند موجب سلب اعتبار و آبروی اوست.
- حفظ آبروی هنرمند بر همه ملاحظات دیگر رجحان دارد.

برمبنای این سه پیش‌فرض است که کسایی به‌کلی با انتشار آثار منتشرنشده درگذشتگان مخالفت یا از آن ابراز نگرانی می‌کنند. ناگفته پیداست که اگر در تاریخ ادبیات جهان همه میراث‌داران چنین می‌اندیشیدند یا به‌تعبیر کانت، حکم اخلاقی این نگرش قانون عمومی می‌شد، جهان انسانی از چه گوهرها و کنج‌ها که محروم نمی‌ماند، همه آنچه فرزانو بسوسا، نویسنده بزرگ پرتغالی، نوشته است در همان صندوق گوشه اتاقش دور از دسترس می‌ماند یا نه‌اینها در آرشیوی ذخیره می‌شد، قریب به سه‌چهارم آثاری که از کافکا می‌شناسیم، به‌خفا می‌رفت؛ و اگر امروز غزلی ناشناخته از حافظ به دستمان می‌افتاد، لابد حق انتشار آن را داشتیم! آری، روشن است که موضع مخالفت اصولی با نشر آثار ناشناخته بزرگان و هنرمندان روزگار گذشته ما را دچار تناقض‌های ناگزیری می‌کند و به بن‌بستی فرهنگی می‌کشاند. مع‌الوصف، شایسته است در این فرصت، به‌اختصار تمام، نادرستی هریک از سه پیش‌فرض یادشده را نشان دهیم.

- نقد ادبی مدرن دهه‌هاست که اثرآفرین را از جایگاه یگانه مرجع تفسیر معنا و سنجش ارزش آثار فروکشیده است. مرگ مؤلف به این معنی است که اثرآفرین، فراتر از آنچه در متن به‌جا گذاشته، هیچ اورتوبه‌ای در دیگران ندارد. چه بسیار نویسندگان و شاعرانی که ارزش آثار خود را با بیشتر و یا کمتر از آنچه بوده است سنجدهند. مادام‌که نویسنده زنده است، تنها به اعتبار حقوق قانونی خود درباره انتشار آثارش تصمیم می‌گیرد نه به اعتبار اورتوبه‌ای فراتر از آن یا قدرت تمیز و تشخیصی بیش از دیگران. اما، در غیاب وی و حقوق قانونی احتمالی وراثش، منتقدان موظف به پذیرش داوری‌های او درباره آثارش و در تصمیمات او درباره نشر آنها نیستند. تازه آنچه گفته شد بر این فرض مبتنی است که شاعر و نویسنده، اگر اثری را از دسترس مخاطبان دور نگاه داشته، آن را کم‌بها می‌شناخته است. لیکن می‌دانیم بسیاری از این‌گونه آفریده‌ها تنها از این‌رو در محلق مانده‌اند که اثرآفرین فرصت نشر آنها را نیافته است.

- چرا می‌پنداریم هر اثری که از میراث هنرمندی عرضه می‌گردد، اگر با بهترین آثار منتشرنشده او برابر می‌کنند، اعتبار وی را مخدوش می‌سازد؟ مگر بناست نوشته‌ها یا سروده‌های شناخته‌شده هنرمند از میان برود و آثار جدید جانشین آنها شود؟ اعتبار هنرمند نزد کدام مخاطبان ممکن است لطمه ببیند؟ بی‌شک نزد آنان که از هنر و آفرینش هنری تصویری رمانتیک دارند و می‌پندارند آثار هنری خلق‌الساعه است و بدون پیش‌زمینه یا در روندی تکاملی پدید می‌آیند و همه آفریده‌های هنرمند در مراحل متعدد پرورش او از کیفیت واحد برخوردارند. ارتضا، اصلاح چنین تصور خام و دور از واقعیتی مطلوب و مفید است. آنان نیز که با سیر تکامل هنرمندان آشنایند و روند پرفرازونشیب خلق و ابداع را می‌شناسند از دیدن آفریده‌های ناشناخته هنرمند، حتی اگر از کیفیت آثار شناخته‌شده و عاری باشند، نه غافلگیر می‌شوند و نه دلسرد.

این پرسش را نیز باید پاسخ داد که چرا نگرانی‌هایی از این دست نزد ما چنین گسترده است؟ چرا فی‌المثل، در جوامع پیشرفته‌تر، همه‌گونه آثار حتی نامسلم و طرح‌گونه به‌جامانده از هنرمندان و دست‌نوشته‌های نیما نیز اشاره شده که علاوه‌بر شعر مشتمل بوده بر داستان و نمایشنامه و تأملاتی در باب هنر و ادبیات و خاطره‌نگاری‌ها و یادداشت‌هایی مربوط به زندگی روزمره عرصه می‌شوند و هیچ‌کس هم نگران وجهه و سابقه آن بزرگان نیست؟ آیا جوامع فرضاً اروپایی نقش‌آفرینان فرهنگ خود را ارج نمی‌نهند و دغدغه اعتبار آنان را ندارند؟ چنین نیست؛ علت آن است نیما. پس مرحله اول مصححان به تفکیک موضوعی پرداختن تا نوبت استنساخ مطالب رسید و شعرها در اولویت قرار گرفت. شعرهای این مجموعه تمام دوران شاعری نیما را دربر دارد و از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۳۶ را دربر می‌گیرد. بعد از مقدمه متن کوتاهی آمده است با عنوان «نکاتی درباره شیوه استنساخ و ضبط اشعار در این دفتر.»

باید تصویری را که از اعتبار و آبرو در ذهن داریم تصحیح کنیم. فی‌المثل اگر بپنداریم که به‌قیمت کتمان حقیقت، باید تذکاری کنیم، نه قدر حقیقت را دانسته‌ایم و نه ارزش درست و دقیق آبرو را. از سال ۲۰۱۴–، بعد، انتشار محتوای فقیرهای یادداشت مارتین هایدگر مشهور به «دفترهای سیاه‌رنگ»، سرنجام، توی راوداری او از حکومت آلمان نازی و گرایش‌های نژادپرستانه وی را، که از دهه‌ها پیش متوجه آن شده بود، تأیید کرد. آیا آلمانی‌ها با یابست به ملاحظه بیرون‌های هایدگر، که از بزرگ‌ترین مراجع تاریخ فلسفه به‌شمار می‌آید، حقیقت را تا قیامت پنهان بدارند؟ همین حکم صادق است اگر اعتبار و آبرو در تضاد و تناقض با دانش قرار بگیرد، چگونه می‌توان اهل فن و پژوهشگران را با اسناد به ضرورت حفظ اعتبار اثرآفرین از دسترسی به اسناد و اطلاعات محروم کرد؟

از این جمله نتیجه می‌گیریم که بهانه‌ای برای انتشار آثار هنرمندان و بزرگان درگذشته وجود ندارد. آنچه از چهره‌های اثرگذار فرهنگی و اجتماعی به‌جا می‌ماند میراث ملی و فرهنگی و متعلق به همگان است. هرگاه آن را ملک شخصی بشناسیم و دیگران را از آن محجور و محروم سازیم، از حقوق جامعه غافل مانده‌ایم و فهم درستی از موهله فرهنگ نیافته‌ایم.

سعید رضوانی، نویسنده فرهنگستان، دوره پانزدهم، شماره سوم، بهار ۱۳۹۵